



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۲/۰۱



م، نعیم بارز

یگان نگاه های متفاوت من، به نوشته «دلیل این تغییر چیست؟»!

قسمت اول

محترم آقای سید هاشم سدید با تسلط بر ادبیات و داشتن ذخیره کافی از اصطلاحات، دری - فارسی و وارد به مسایل سیاسی اجتماعی نام خدا چنان به سرعت می نویسند که منی با تن خسته و ذهن آشفته حیرانم چگونه وی را دنبال نمایم.



مسایل زیادی یک دفعه ای ارائه گردیده که هر کدام موضوع تاریخی، فلسفی فرهنگی و غیره جهان اسلام و کاتولیک ایجاب یک کتاب بحث را می نماید. کاش آقای سدید هر موضوع را به صورت جداگانه مطرح می نمودند، مثلاً فلسفه فارابی و یا یکی دیگر را در مقابل یکی از فلسفه فیلسوفان هم عصر غربی مطرح می کردند تا در پرتو آن ارزش اندیشه و فضای تحمل جهان اسلام و کاتولیک ارزیابی می شد.

خوب قبول و پذیرفتن گفت و گو با دیگری قبول مسئولیت در برابر دیگری است یعنی بها دادن و احترام گذاشتن به وجود و شخصیت دیگری و به قول رنی دیگرت (René Descartes) فیلسوف فرانسوی «گفت و گو می کنیم پس هستیم» انسان با ارائه دید خود هستی و موجودیت خود را به ثبوت می رساند و به عبارت دیگر هستی ما در گرو فهم و درک و پذیرفتن دیگری است.

موضوع اسلام و کاتولیسزم در جوامع سنتی و باور به دست آوردهای مثبت جهان اسلام و چشم دید منفی نسبت به جهان کاتولیک واقعاً حتی به صورت اشاره پرداختن به آن همه مسایل بسیار دشوار می نماید، ولی چاره چیست راه فرار نیست زیرا خود بهانه بدست آقای سدید فراهم کرده ام.

از نوشته «دلیل این تغییر چیست؟» چنین پیداست که با ظهور اسلام و هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه در سال ۶۲۲ میلادی و در سال ۶۳۲ برگشت به مکه و بعد از وفات شان، انتخاب خلیفه اول حضرت ابوبکر، خلیفه دوم حضرت عمر، خلیفه سوم حضرت عثمان و خلیفه چهارم حضرت علی که با شهادت اخیر الذکر در سال ۶۶۱ حاکمیت خلفای راشدین خاتمه می یابد و دور دوم عصر خلفای بنی امیه یا اموی از ۶۶۱ تا ۷۵۱ میلادی و بالاخره با سقوط خلیفه عباسی که در سال ۱۲۵۸ بدست مغولان پایان یافت، گرچه آقای سدید این تاریخ ها را ذکر نکرده اند، اما باور دارند که بعد از خلفای راشدین در تمام آن دوره ها جوامع اسلامی نسبت به جوامع کاتولیک در غرب در جهت مثبت پیش رفته و متمدن تر بوده. لیک بعد از ۶۳۶ سال تا امروز جوامع کاتولیک و غرب نسبت به جوامع اسلامی پیشی گرفته اند.

چنانکه در صفحه نخست پاراگراف اول چنین آمده است:

«در دورانی که جهان غرب در آتش کینه و دشمنی و خشونت و جهالت می سوخت، فقر و استبداد بیداد می کرد، هزاران انسان به نام ساحر و فسونگر به انواع بسیار فجیع و دور از باور و بدون نمونه قبلی کشته می شدند، جنگ های خانمانسوز خورد و بزرگ سراسر شمال قاره اروپا را در خود پیچیده بود و کوتاه فکر کلیسای خرد گریز در مورد انسان و جهان و زمین و آسمان به اوج خود رسیده بود، جهان اسلام بعد از اختلافاتی که بر سر جانشینی پیامبر پدید آمد و نزاع های خون باری روی داد بعد از آن، در نهایت میانه روی و تسامح و نرم خویی و اعتدال و گریز پذیری نسبت به آنچه در اروپا دیده می شد بسر می برد و با شوق و علاقه وافر به اندوختن علم و گسترش مدنیت مصروف بود و توجه بیشتر به آبادانی و صلح داشت تا جنگ و ویرانی و کشت و کشتار»

تبصره یکم - : محترم آقای سدید آنچه گفته اند، فاکت و مدرکی از جوامع اسلامی و کاتولیک ارائه نداشته اند تا با مقایسه آن دیده می شد که آن همه جنگ و استبداد و کینه و خشونت و جهالت کلیسا و در مجموع رفتار و عمل زشت صاحبان قدرت در غرب و خوش رفتاری و تسامح و سازندگی جهان اسلام چقدر نزدیک به واقعیت بوده است. حال که چنین نشده اگر ادعا ها را بی سند و مدرک بپذیریم پای این سؤال پیش کشیده می شود که اگر همه چیز در جهان اسلام از آن زمان تا کنون که ذکرش رفت خوب و درست بوده، پس چه چیز باعث شده که مسلمانان در نیمه راه انحطاط کرده و از آن مسیر اصلی منحرف شده اند؟

تاریخ نشان می دهد که نه تنها در دوران خلفای راشدین دعوی قدرت وجود داشته، بلکه بعد از آن هم در دوره های دیگر هر قدر که مراکز خلافت و قدرت در اثر جنگ و جهاد با بدست آوردن باج و خراج چاق شده رفته، اختلافات و تضاد میان قدرتمندان نیز شدت گرفته و جنگ قدرت در جوامع اسلامی پایان نیافته و راه صلح دوامدار، شکست و تحمل پذیری عقاید دگر اندیشان آنگونه که آقای سدید گفته اند «تسامح و سازندگی». چندان وجود نداشته. کار روی مسایل فلسفی و علمی از آغاز خلافت تا امروز در جوامع اسلامی فقط تا آنجایی مجاز بوده که نهاد فکری دین و اقتدار سیاسی زیر پرسش قرار نگیرد.

صفحه دوم پاراگراف دوم:

«طبیعیست که این نرم خویی و تحمل پذیری برخاسته از آیه ها و سوره های متعدد و یک سلسله عناصر فرهنگی دیگر که در اسلام و قرآن نهفته است و مسلمانان را به ملائمت و همزیستی با مسلمان و غیر مسلمان تشویق می کند، نشأت می گرفت، اما داد و ستد گسترده ای که دانشمندان خرد گرای جهان اسلام با تمدن های یونانی و روم و هند و چین و غیره داشتند، از آنجائی که دین اسلام و تعلیم و تعلم و تربیت و دانش و عقلانیت تأکید خاص داشت، نه تنها در تطهیر اخلاق مسلمانان که در ارتقای قابلیت برده باری و شکست های همچنین در امر گسترش مدنیت و علوم و اکتشافات و اختراعات و ابتکارات و در توسعه فکری و به تبع آن در تعامل گرایی مسلمانان آن دوره با پیروان سایر ادیان در بسا کشورهای اسلامی و از جمله در بغداد و دمشق و مصر و اندلس و فلسطین

۲ - ذکر از نرم خویی بنا بر توصیه های قرآنی در موارد جزئی به مثابه توصیه های اخلاقی درست، مثلاً بر یتیمان خیر رسانده و ظلم نکنید، در حالیکه توصیه های اخلاقی در همه کتاب های دینی وجود داشته اما جنبه عملی و تطبیقی نداشته، تأثیر گذار و نتیجه بخش نبوده است. ولی در مورد جنگ و جهاد که رکن اصلی و حکم بسیار صریح و اساسی در قرآن کریم است نه تنها در بسی مناقشات بین کشورهای اسلامی و غیر اسلامی در تأریخ بارها از آن استفاده شده

بلکه در میان مردمان کشور های اسلامی و حتی در همین سی و چهار سال اخیر در افغانستان گروه های قدرت طلب هر یک مدعی اسلام راستین به دادن فتوا و صدور حکم جهاد علیه یکدیگر توصل ورزیده اند و همین اکنون نیز زیر نام های متعدد به وسیله گروه طالبان، سازمان القاعده، داعش و دولت های حامی آنها کشت و کشتار مردم بیگناه و مسلمانان بیچاره به شدت و وحشت جریان دارد.

سخن از عصر خدا سالارانه که همان عصر باستان می باشد، آقای سدید از «داد و ستد گسترده ای که دانشمندان خرد گرای جهان اسلام با تمدن های یونانی، روم، هند و چین و از گسترش مدنیت، علوم، انکشافات؛ اختراعات و ابتکارات گفته اند» مگر یک نمونه و مثال عینی هم در این بخش نیاورده اند، لذا سخن از داد و ستدی در آن دوره ها بر وفق خرد باورش برای من دشوار است.

به برداشت من مراکز قدرت اسلامی چه در بغداد و چه در ترکیه عثمانی هر چه از درک ذکات مردم و از فتوحات جنگی و باج و خراج جزیه و غیره بدست می آورده اند بیشتر خرج ساختن حرم سرا ها و عیش و نوش حکام و صاحبان قدرت می گردیده نه خرج آبادانی و ایجاد کار و در جهت بهبود بخشیدن به زندگی مردم.

خوش گذرانی ها و جنگ بر سر قدرت بالاخره چنان مراکز قدرت اسلامی را فاسد و ضعیف ساخته که شکست توهین آمیزی بر امپراطوری عثمانی در جنگ با ایتالیا در سال ۱۹۱۷ در تری پولی و در جنگ کشورهای بالکان در سال ۱۹۱۲ نصیب مسلمانان نمود و بالآخر عصیان هایی را در سراسر جهان اسلام علیه اروپائی ها و مسیحیت بر انگیخت. اما تهیج پان اسلامیزم که به طور خاص در میان مسلمانان هند بسیار قوی بود و به سهم خود در افغانستان نیز بی تأثیر نبود، از نظر زمان زمینه برای آن آموزش ها و مبارزات سید جمال الدین افغان و تلاش های ترک های جوان برای آوردن اصلاحات و احیای مجدد امپراطوری عثمانی دیر شده بود و به همین لحاظ به نتیجه نرسید.

آقای سدید در پراگراف سوم در جهان اسلام از کسان زیادی به نام دانشمند، فیلسوف، ریاضی دان، حتی گیتار نواز و غیره نام برده اند. اگر از ابو سینای بلخی در محدوده همان زمان از معرفت وی در زمینه طبابت که سر آمد زمان خود بوده گفته شود درست همه مردم شرق و غرب به آن معترف اند.

اگر سخن از اختراع الجبر باشد درست است زیرا ثروت مرکز خلافت در اثر فتوحات و باج و خراج چنان زیاد شده بود که برای حساب و کتاب نیاز به یک طریق تازه بود و به خاطر آن راه و چاره، اندیشه بکار افتاد و بنابر آن اختراع الجبر به وسیله عرب مسلمان صورت گرفت. به نقل از کتاب تاریخ سیاسی اسلام:

طبری گوید: در شهر کوفه خاندان های معروف از سهم غنایم و مقرری سالانه خود مبالغ گزاف اندوختند تا آنجا که یکی از مردمان کوفه وقتی به جنگ می رفت هزار شتر برای بردن همراهان و کالای خود زیر بار داشت اما اختلافات تا جایی رسید که بزرگان از ولایات برای خلع حضرت عثمان به مدینه آمده بودند، در باره انتخاب خلیفه اختلاف داشتند، اهل بصره می گفتند زبیر را که در جنگ ها شهرت یافته بود انتخاب می کنیم، اهل کوفه می گفتند طلحه را به خلافت بر میداریم. در مصر می گفتند ابن سبا را به خلافت می پذیریم.

در مقابل اشراف، سپاهیان با فقر و مسکنت می زیستند. زیرا عاملان حضرت عثمان بیشترین غنایم را به خود تخصیص می دادند، ابن سبا می گفت همچنان که محمد (ص) خاتم انبیا است حضرت علی نیز خاتم اوصیا است و نیز می گفت وصی پیغمبر است، مگر حضرت ابوبکر و عمر خلافت را که حق علی بود غصب کردند و عثمان نیز خلافت را از علی غصب کرده است. اینکه کدام یک بر حق بوده جای بحث آن اینجا نیست.

بعد از وفات پیغمبر بسیار مردم و مناطق از اسلام بر گشتند و پیغمبرهای جدید پیدا شدند که از جمله مسیلمه، دوم سجاج تمیمی (زن) که با مسیلمه ازدواج کرد، سوم اسود و چهارم طلحه.

ببینید در زمان خلفای راشدین که چنین بوده فکر بعد از آنها را کنید که بر سر رسیدن به قدرت چه گذشته است؟
اقلاً با نگاهی جوینده به روشنی در تاریخ می توان دید که به اهل زمه یعنی یهودیان، زردشتیان و مسیحیان گفته می شود با دادن باج می توانستند به ادای دین خود بپردازند البته اسلام برای اهل ذمه «تعهد» شرایطی وضع کرده بود تا اهل ذمه ناگزیر شوند که به اسلام بپیوندند، از آن جمله اند لباس مشخص برنگ سرخ یا زرد، زنار برای زردشتیان «رشته متصل به صلیب که مسیحیان بر گردن خود آویزان می کنند» خاج برای مسیحیان، کفش یک لینگه سیاه برای زنان؛ حمل طوق فلزی بر گردن در گرمابه و... ممنوعیت سوار شدن بر اسب و حمل سلاح، خانه های اهل ذمه نمی باید بر خانه های مسلمانان مشرف باشند. اهل کتاب حق نداشتند در صفوف نخستین مجامع مسلمانان جای بگیرند. در معابر سد راه مسلمانان شوند، در ملای عام شراب و گوشت خوک، یا تورات و انجیل همراه بیاورند. حق جشن گرفتن علنی یا سوگواری به صدای بلند نداشتند. در عوض موظف بودند مسافران مسلمان را تیمار کنند و برای آنان توشه فراهم آورند. حال آقای سدید بفرمایند بگویند اینها رنگ و بوی تبعیض دارند یا خیر؟

یکی دو نکته باز هم در مورد فیلسوفان:

فارابی به عنوان فیلسوف از طریق ترجمه آثار فلسفی یونانی چون افلاطون و ارسطو فلسفه را در سازش یا مطابقت با موضع فکری اسلام درآورده است. از خود کدام فلسفه روشنگری در زمینه اجتماعی یا هستی شناسی طبیعت ندارد. راجع به عرفان در اینجا بیک اشاره اکتفا می کنم:

دین عرفانی که اراده و کشش زندگی را وابستگی به امور می داند و وابستگی به امور را مانع وصال قدسی، وصالی که غایت حیات عرفانی است. بدینگونه عرفان چون اراده و کشش زندگی را سرچشمه نگون بختی وجود انسان می داند آنرا نفی می کند و ملاً انقطاع نهایی از دنیا را به عنوان راه وصول به قدسی در نیستی، یعنی در نفی و رفع فردیت می پندارد. یا به عبارت دیگر غایت حیات عرفانی که رسیدن به وصال قدسی است وابستگی به امور زندگی را مانع رسیدن به اصول قدسی و رسیدن به وصال خداوند می داند. البته بدون واسطه یعنی نه از طریق پیامبر و ارشاداتش، از این رو عرفان در ساخت ذهنی خود غیر اجتماعی و گوشه گیری و پرهیز عرفان از مباشرت در امور نمودار همین ذهنیت است.

عرفان راه اندیشیدن را بسته اند و در اینجا از جمله صداها گفته از مولوی و دیگران صرف به این شعر از مولوی اکتفا می کنم:

آزمودم عقل دور اندیش را	بعد از این دیوانه سازم خویش را
چه نشستی دور، چون بیگانگان	اندر آور حلقه دیوانگان
حیلت «حیله گری» رها کن عاشقا،	دیوانه شو، دیوانه شو و الخ»

و در باب زن از غزالی:

غزالی پس از مدت ها قیل و قال به تصوف پیوست و از مسند حجتیه الاسلامی به مقام درویشی و وارستگی رسید مرگ او در سال ۵۰۵ هجری اتفاق افتاد. از اشعار منسوب به او است:

ما جامه نمازی بسر خم کردیم . . . و از خاک خرابات تیمم کردیم شاید که در این میکده ها در یابیم . . . آن عمر که در مدرسه ها گم کردیم

غزالی در مورد آزادی زن آنقدر سخت گیر بوده که حتی چادر سفید را به جای چادر سیاه برای زن مسلمان مناسب نمیدیده زیرا گفته چادر سفید حس شهوانی مرد را تحریک می کند.

از جهان اسلام کسانی را که به عنوان فیلسوف معرفی کرده اند، تحقیقات دوکتور آرامش دوستدار که دوکتورای فلسفه را از آلمان با خود دارد سه کتاب بی نظیری به زبان فارسی در فلسفه «امتناع تفکر در فرهنگ دینی، درخشش های تیره و ملاحظات فلسفی در دین و علم» دارد او در کار تحقیق فلسفی خود نشان می دهد که هیچ کدام از کسانی به نام فیلسوف از خود صاحب فلسفه نیستند. به واقعیت زیرا فلسفی اندیشیدن در محیط و فضای آزادی ممکن است، در فرهنگ ما اندیشه فلسفی اکثراً بیان شاعرانه و محتوای عرفانی داشته است. امروز هم هنوز نوشته های فلسفی تقریباً گنگ و ناروشن است. هر گاه قبول کنیم که تفکر فلسفی به نیروی پرسش زنده است، می توانیم بگوئیم به محض اینکه نیروی پرسش واقعی بیان شود موضع دکانداران دین زیر پرسش می رود و نمی گذارند کار به جایی برسد.

دکانداران دین قرن ها تبلیغ کرده اند که پیغمبران ما همه مسایل را قبلاً توضیح داده اند و تا پایان جهان تمام جزئیات را پیش بینی کرده اند. این نحوه تفکر که در واقع چیزی جز دگماتیسم نیست اصلی ترین انحرافی بوده که جهان اسلام دچارش بوده است.

تا اینجا با اشاره های که به نوشته «دلیل این تغییر چیست؟» رسیدم متوجه شدم که تازه از چند سطر صفحه دوم «دلیل این تغییر چیست؟» نگذشته ام لذا بهتر دیدم که در همینجا بس کرده بقیه را بگذارم به دفعه دیگر.

۱ - در بخش دوم خواهم گفت چرا اندیشه فلسفی، تجارت و صنعت در جهان اسلام به جایی نرسید که امروز غرب به آن حد رسیده است؟.

۲ - چرا عرفان دنیا گریز شد؟

۳ - چرا ادبیات، هنر و موسیقی در غرب رشد کرد؟ و چرا های دیگر؟

پایان بخش اول

باز هم درباره نوشته «دلیل این تغییر چیست»